

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

هادی "خرسندی" و استاد محمد نسیم "اسیر"

شب افغان

در نومبر ۱۹۹۶م منظومه ای بنام "شب افغان" منتشره کیهان لندن، از "هادی خُرسندی" شاعر و طنز نویس ایرانی به دستم رسید که در لابلای کلمات طنزآمیز، مطالبی از مداخله و نفوذ عرب و عجم در افغانستان نوشته و همدردی و همنوائی دوستانه ای نشان داده بود، من نیز به غرض شکران از آن همدردی، شعری با همان وزن و قافیه سروده و به نشریه کیهان لندن غرض نشر فرستادم. اینک هردو شعر را به یاد همان خاطرات تلخ تقدیم دوستداران وطن عزیز میکنم:

هادی "خرسندی"
نومبر ۱۹۹۶م

شب افغان

بیا ساقی رعایت کن که کابل کابل است امشب
بده آن آب تربت را که خون در الکل است امشب
چنان با مرگ همزاد است موسیقی درین وادی
که اشهد گفتن مطرب دو. رمی فابلس است امشب
به زندانی، شکنجه می دهند اینجا، نه آزادی
که بلبل در قفس بود و قفس در بلبل است امشب
زنان، چون پسته لب بسته خاموشند و مستورند
هزاران تیغ، حاضر بهر تار کاکل است امشب
علی فرمود فرزند زمان خویشان می باش
ولی کنکور افغان، ذوالجناح و دلدل است امشب

من از خوشرقصی دوشیزه «بوتو» دستگیرم شد
 که نامش بر سرغرب و عرب تاج گل است امشب
 بله، مرگست و خوبست آنکه باشد بهر همسایه
 چه طرح «بی نظیری» همچنان زیر جُلست امشب
 مهمات سعوودی می رسد از راه پاکستان
 خرش از پل گذشته، قاطرش روی پل است امشب
 درین دروازه، جـاـنـها را به توپ خشم می بندند
 خدایا! داورا! سوتی بزن! بازی فُل است امشب
 بیا چای دراکولا نشان را قهوه چی دم کن
 که کام طالبان تشنه است و خون در قفلست امشب
 تو آنکه مرغ همسایه به چشمت قاز می آید
 ببین! مرغ تو پیش چشم او قرقاول است امشب
 چنان اسلام سفتی خیمه زد بر خاک همسایه
 که اسلام امام ما به نـزد آن شل است امشب
 نپنداری که تهرـان روسپید آمد قیامش را
 که این عفریته، خود مادر بزرگ کابل است امشب
 شبی تلخ است و افغانست و آه و ناله از هر سو
 سحر گویا به زندان «کلنتون» یا «دُل» است امشب
 مرا از طالبان ترسی است کـس از فلاحیان دارم
 کس از پرسد ز من، ساقی بگو هادی خُلست امشب

استاد محمد نسیم "اسیر"

بن - المان، نومبر ۱۹۹۶م

به جواب آقای "خرسندی"

شب راز و نیاز دوستان کابل است امشب
 دران، هادی «خرسندی» نمایان چون گل است امشب
 زمانی «صائب» از عشرتسرای شهر ما می گفت
 کنون این خوشنوا در وصف حال کابل است امشب
 تو پنداری که شعر او به رنگینی و شیرینی
 کلام شاعر شیرین زبان «آمل» است امشب
 ولی ماتمسرای کابل خـوا بیده در خون را
 نمی داند کسی، بس خاطر یاران شل است امشب

به این سوزی که شور دردمندان وطن دارد
کجا در نغمه های دل نشین بلبل است امشب
سخن از کربلای کابل آغشته در خون است
نه حرف ذوالجناح است و نه وصف دُلُّل است امشب
فغان از ترکتازی های این عمامه پوشان است
صراحی نیست ، مینا نیست ، اما قلقل است امشب
ز آخوند و ملا و مولوی کاری نمی آید
که در عمامه پیچیده است آن و این خُل است امشب
مده ساقی صلاى باده سرشار یاران را
ز خون دیده من جام ها پر از مل است امشب
اگر تاج سر غرب و عرب خوانیم «بوتو» را
عرب آشفته روی است و غرب از کاکل است امشب
چو این عفریته زیبا عروس چند داماد است
عجب نبود که با اعراب در قال و قل است امشب
ز خون ما سر هر پنجه بیگانه رنگین شد
دل ما گل زد و سر پنجه ها پر از گل است امشب
هرات و فاریاب و پکتیا با خاک یکسان شد
فغان بر دردهای قندهار و زابل است امشب
پل برگشت ما سوی وطن عمریست ویران است
چه تصمیم گذشتن از فراز این پل است امشب
« اسیر» از درد ما "هادی" خبر دارد که می گوید
«بیا ساقی رعایت کن که کابل کابل است امشب»